

Abstracts

The Guardian of Permission in Treatment

Reza Poursedghi

Graduated and associate professor of The Jurisprudential Center of the Holy Imams.
rezapoorsedghi@gmail.com

Mohammad Ali Khademi Kusha

Assistant Professor, Islamic Science and Culture Academy
khademi@isca.ac.ir

Abstract

The term "Vali"(guardian) has received so much attention in jurisprudential resources. This term has many usages. In many cases, jurists disagree about the purpose of this term specially the medical liability. The question is who should give the permission of treatment to the health centers and physicians that if the patient is killed or injured due to the treatment, so that no responsibility is included for the curer. In this regard, there are different viewpoints among jurists: Some of them consider the permission of religious guardian, some of them the permission of heirs, and some of the other jurists see the permission of conventional guardians as a condition.

Among the existing viewpoints on this issue, the viewpoint of religious guardian is more popular. However, through examining the uses of the term "guardian" in Islamic jurisprudence and the existing evidence for the necessity of adopting the Acquittal to exempt the physician's liability, it is concluded that guardian means the conventional guardian. Therefore, any legal and natural person that is the guardian of the patient can be the guardian of the permission. Consequently, when the patient is exempted from the permission and there is no obstacles for that, the patient himself will be the guardian of the treatment; otherwise, the guardian of the patient will be the guardian of the treatment.

Keywords

Guardian of the permission, medical liability, release.





فصلنامه علمی - پژوهشی
سال بیست و ششم، شماره اول (پیاپی ۹۷)، بهار ۱۳۹۸

Feqh

A Quarterly Scientific-Research Journal

Vol. 26, No. 1, Spring, 2019

(صفحات ۶-۲۴)

ولیّ اذن در درمان

رضا پورصدقی*

محمدعلی خادمی کوشا**

چکیده

در منابع فقهی به عنوان «ولی» بسیار توجه شده است. این اصطلاح کاربرد فراوانی دارد. فقیهان در بسیاری از موارد دربارهٔ مراد از این عنوان اختلاف دارند، از جمله در مسئلهٔ ضمان پزشکی. پرسش این است که مراکز درمانی و پزشک از چه کسی باید اذن درمان دریافت کنند تا در صورت تلف شدن یا آسیب دیدن بیمار به موجب درمان، مسئولیتی شامل معالج نشود. در این باره، نظرات مختلفی در بین فقیهان وجود دارد: برخی اذن ولیّ شرعی، عده‌ای اذن وراثت، و گروهی دیگر اذن ولیّ عرفی را ملاک می‌دانند.

از میان نظرات موجود در مسئله، دیدگاه ولیّ شرعی دارای طرفدار بیشتری است. با وجود این، با بررسی استعمالات «ولی» در سرتاسر فقه و ادلهٔ موجود بر لزوم اخذ برائت برای دفع ضمان پزشکی، چنین برداشت می‌شود که مراد از ولی، ولیّ عرفی است. بنابراین، هر شخص حقیقی یا حقوقی‌ای که عرفاً متولی و سرپرست بیمار محسوب می‌شود ولایت بر اذن دارد. در نتیجه، در فرضی که خود بیمار مستقل در اذن است و مانعی از آن وجود ندارد، خود بیمار و در غیر این فرض، سرپرست بیمار متولی اذن درمان خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

ولیّ اذن، ضمان پزشکی، ابراء.



سال بیست و ششم، شماره اول (پیاپی ۹۷)، بهار ۱۳۹۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۹

rezapoorsedghi@gmail.com

khademi@isca.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

* دانش‌آموخته و دانشیار مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) قم (نویسنده مسئول)

** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مقدمه

طبق ضوابط شرعی و قانونی، اگر اقدامات پزشک در درمان به جنایت منجر شود، او دارای مسئولیت خواهد بود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج: ۴، ص: ۲۳۱؛ ماده ۴۹۵ قانون مجازات اسلامی). گاهی اتفاق می‌افتد که جراح، ضمن عمل جراحی، جراحاتی به مریض وارد می‌آورد که عواقب خطرناکی دارد یا به مرگ مریض می‌انجامد. در این مواقع، بیمار می‌تواند پیش از اقدام به درمان، پزشک را ابراء کند. درباره تأثیر براءت در سقوط ضمان طیب، دو نظریه مطرح شده است. مشهور فقیهان امامی قائل به عدم ضمان طیب در صورت اخذ براءت هستند (برای نمونه ر.ک: شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق: ص ۷۶۲). قانون‌گذار نیز به تبعیت از فقه، این راهکار را در ماده ۴۹۵ قانون مجازات اسلامی ارائه کرده است:

هرگاه پزشک در معالجاتی که انجام می‌دهد موجب تلف یا صدمه بدنی گردد، ضامن دیه است مگر آنکه عمل او مطابق مقررات پزشکی و موازین فنی باشد یا این که قبل از معالجه براءت گرفته باشد و مرتکب تقصیری هم نشود و چنانچه اخذ براءت از مریض به دلیل نابالغ یا مجنون بودن او، معتبر نباشد و یا تحصیل براءت از او به دلیل بیهوشی و مانند آن ممکن نگردد، براءت از ولی مریض تحصیل می‌شود.

تبصره ۱. در صورت عدم قصور یا تقصیر پزشک در علم و عمل برای وی ضمان وجود ندارد، هر چند براءت اخذ نکرده باشد.

تبصره ۲. ولی بیمار اعم از ولی خاص است مانند پدر و ولی عام که مقام رهبری است. در موارد فقدان یا عدم دسترسی به ولی خاص، رئیس قوه قضائیه با استیذان از مقام رهبری و تفویض اختیار به دادستان‌های مربوطه به اعطای براءت به طیب اقدام می‌نماید.

این مسئله از جهات مختلفی می‌تواند بررسی و کاوش شود. در نوشتار پیش‌رو، اصطلاح «ولی» در مسئله ضمان پزشکی بررسی می‌شود.

پرسش اساسی این نوشتار این است که مراد از ولی در مسئله ضمان طیب چه کسی یا کسانی است. آیا ولی شرعی مدنظر است یا ولی عرفی؟ از آنجا که بیمار می‌تواند در



فقه



حالات مختلف و سنین متفاوتی باشد، در هریک از این دو مبنا، مصادیقش چه کسانی خواهند بود؟

طبق برخی از روایات و فتوای مشهور فقیهان، در ضمان طیب، عدم ضمان پزشک مبتنی بر اخذ اذن و براءت از ولی بیمار است و اذن غیرولی نافذ نیست و موجب رفع ضمان پزشک نمی‌شود. از طرفی، در کتب تخصصی و نوشته‌ها به این موضوع پرداخته نشده است که مصداق ولی کیست. از این رو، بررسی متولی اذن لازم و ضروری است. اصطلاح «ولی» در ابواب مختلف فقهی دارای مفهوم و مصداق‌های مختلفی است. مثلاً در بحث‌های نکاح، ارث، حدود، دیات و ولایت فقیه عنوان «ولی» مطرح می‌شود و در هریک از این ابواب فقهی، مصادیق مختلفی از آن اراده می‌شود. مثلاً ولی اموال کودک قطعاً با ولی قصاص متفاوت است و ولی بر امور حسبه نیز با ولی بر وقف خاص متفاوت است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصطلاح ولی و ولایت مشترک معنوی است و در هر مورد به تناسب حکم مسئله، مصادیق خاصی از آن مدنظر است. در مسائل مختلف فقهی، «فقیه جامع‌الشرایط»، «پدر و جد پدری» و «وراث و وصی» به عنوان ولی مطرح می‌شوند.

متخصصان فقط در موارد اندکی به مصادیق این عنوان توجه کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۷۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰: ص ۵۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ص ۳۷۹؛ امام خمینی، ۱۴۰۴ق: ص ۲۸؛ خوئی، بی تا «ب»، ج ۷: ص ۴۲۷) اما در ضمن بحث اذن ولی بیمار برای طبابت، کسی به تعیین مصادیق این عنوان اشاره تعیین کننده‌ای نداشته است.

روش تحقیق در این نوشتار، تحلیلی، انتقادی و اجتهادی است و ابزار گردآوری آن نیز کتابخانه‌ای است. همچنین، قلمرو تحقیق ادله شرعی از نگاه فقه امامیه است.

در نوشتار پیش‌رو، نخست به تناسب موضوع بحث، واژه ولی در لغت و لسان ادله شرعی و کلمات فقیهان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا وجود یا عدم ارتکاز واحد از این واژه به دست آید؛ سپس اقسام ولی، اصل اولی در بحث و ارزیابی ادله ضمان پزشکی برای تعیین مراد از ولی مطرح می‌شود؛ پس از آن، مصادیق ولی در فروع مختلف بررسی می‌شود؛ در نهایت، از مجموع مباحث ارائه شده، نتیجه تحقیق بیان می‌شود.

۱. واژه ولی در لغت

«ولی» در لغت دارای معانی متعددی است. اکثر اهل لغت کلمه «ولایت» (به فتح واو) را به معنای «نصرت»، «دوستی» و «پیوند» دانسته‌اند و «ولایت» (به کسر واو) را به معنای «امارت» و «سرپرستی» گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ص ۳۶۵؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ص ۳۷۹-۳۸۱). این واژه به معنای «قرب» نیز آمده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ص ۲۵۲۸-۲۵۳۰). برخی نیز احتمال داده‌اند که هر دو کلمه به معنای «قربانیت» باشد که بی‌مناسبت با سلطه و سرپرستی نیست (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ص ۱۴۱).

۲. واژه ولی در لسان شاعر مقدس

در نصوص شرعی، «ولی» معنای لغوی خویش را حفظ کرده است و بدون آنکه دارای حقیقت شرعی شود، در همان مفاد و محتوای عرفی به کار رفته است. در بسیاری استعمالات قرآنی و روایی، واژه «ولایت» و واژه‌های دیگری که با آن از یک ریشه گرفته شده‌اند مثل «ولی»، «والی» و «مولی»، به معنای ولایت تدبیری و سرپرستی هستند. مثلاً در آیه ولایت (مائده: ۵۵) و برخی دیگر از آیات قرآن کریم (بقره: ۲۵۷؛ آل عمران: ۶۸؛ محمد: ۱۱ و...) ولایت بارها به معنای سرپرست و سلطنت به کار گرفته شده است.

در روایات نیز این واژه به معنای سرپرست به کار رفته است. بارزترین نمونه در روایت متواتر غدیر آمده است. روایات دیگری نیز بر این امر صحه می‌گذارند مانند روایتی که در آن به کسی که قیّم یتیم است و امورات ایتام در دست وی است ولی گفته می‌شود (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۰: ص ۱۹۹)؛ همچنین به کسی که بر غلامی سرپرستی دارد، ولی اطلاق شده است (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ص ۴۲۰). به تصریح این روایات، ولی به معنای لغوی است و در اصطلاح خاصی غیر از آن به کار برده نشده است.



۳. واژه «ولی» در فقه

۳-۱. تعریف اصطلاحی «ولی» در کتب فقهی

در ابواب گوناگون فقهی غالباً تعریف علمی جامع و مانعی از این مفهوم برای روشن شدن ماهیت شرعی آن ارائه نشده و به وضوح لغوی و عرفی اش واگذار شده است (طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۲: ص ۴؛ اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ص ۳۷۹). در تعریف اصطلاحی ولایت نیز همان معنای لغوی ارائه شده است. این به خوبی نشان می‌دهد که ولی حتی در اصطلاح فقهی نیز از معنای لغوی خود (سرپرست) جدا نشده است.

۳-۲. مفهوم ولی در کاربردهای فقهی

ولایت در متون فقهی، باب و کتابی مخصوص به خود ندارد که تمام فروع و مسائل مرتبط با آن یکجا طبقه‌بندی شده باشد. از این رو، با شیوه استقرا می‌توان در نمونه‌های کاربرد ولایت و اقسام شرعی اش در کتب فقهی تتبع کرد و موارد آن را یافت. تحقیق کامل و فنی در این موضوع، بحثی مفصل و تخصصی می‌طلبد. از این رو، در این مجال فقط به اهم اقسام ولایت شرعی اشاره می‌شود که در متون فقهی فقیهان طراز اول منعکس است. مهم‌ترین اقسام ولایت شرعی عبارت‌اند از: ولایت بر تجهیز میت؛ ولایت بر فرایض عبادی میت؛ ولایت بر بردگان؛ ولایت بر دارایی و اموال کودک نابالغ؛ ولایت بر همسر؛ وصایت؛ قیمومیت؛ حضانت؛ قصاص؛ ولایت بر کودکان سرراهی؛ تولیت اوقاف؛ قضاوت؛ ولایت بر امور حسبه؛ ولایت سیاسی یا تدبیری و تنظیمی.

مثلاً ولی کودک را پدر و جد و وصی معرفی کرده‌اند. مادر هر چند برخی از امور کودک مانند احرام حج را برای او انجام دهد ولی او نیست (محقق حلّی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۷۴۸؛ علامه حلّی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰: ص ۵۶). البته در امر حج کودک، ولی کودک کسی است که ولایت بر اموال او را داراست؛ بنابراین اگر شخص دیگری بر اموال او ولایت داشته باشد، ولی کودک محسوب می‌شود (صاحب جواهر، بی تا، ج ۱۷: ص ۲۳۸). برخی ولی بر دیوانگان و سفیهان را اعم از وکیل دانسته‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ص ۴۹). ولی میت نیز



فقه

کسی است که حقی بر میراث دارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ص ۳۷۹؛ امام خمینی، ۱۴۰۴ق: ص ۲۸؛ خوئی، بی تا «ب»، ج ۷: ص ۴۲۷). در مسائل گوناگون فقهی، نمونه‌های کاربردی ولی را به وضوح می‌توان جست‌وجو کرد. برخی از مسائل فقهی در این قسمت بازخوانی می‌شود.

۴. اقسام ولی

عنوان «ولی» به حسب اعتبارات مختلف می‌تواند تقسیمات مختلفی داشته باشد اما تقسیمی که بیشتر مورد توجه است و در نوشته‌ها به آن اشاره می‌شود و در این بحث نیز مفید است، تقسیم ولی به شرعی و عرفی و تقسیم به ولی قهری و اختیاری است. در ادامه، به این تقسیمات پرداخته می‌شود.

۴-۱. ولی قهری و اختیاری

ولی قهری (اجباری) در کتب فقهی در مقابل ولی اختیاری قرار می‌گیرد (برای نمونه ر.ک: اراکی، ۱۴۱۹ق: ص ۶۸۲؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۲۷ق، ج ۶: ص ۵۲؛ آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۳: ص ۳۷۷). ولی قهری عبارت از پدر و جد پدری است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۳: ص ۳۴؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ص ۱۲۴؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ص ۲۰۷؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ص ۱۴۸؛ قزوینی، ۱۴۲۴ق، ج ۵: ص ۷۴۱؛ کاشف الغطاء (شیخ عباس)، بی تا: ص ۱۷۲؛ آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۳: ص ۳۷۷؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳: ص ۵۹). سیمت ولایت به آن دو از طرف شارع اعطا شده است و بدون انتصاب یا تنفیذ از طرف مقام رسمی صورت می‌گیرد. بدین جهت، به پدر و جد پدری ولی قهری گفته می‌شود. قانون مدنی به پیروی از فقیهان امامیه، ولایت قهری را منحصر در پدر و جد پدری دانسته است. منظور از جد پدری، پدر پدر، جد پدر، جد جد و هر چه بالا رود است، و مادر از آن محروم است. این امر اجماعی بین فقیهان امامیه است (امامی، بی تا، ج ۵: ص ۲۰۳). البته در برخی کتب فقهی، ولی قهری اعم از پدر و جد معرفی شده است و در برخی امور مانند تجهیز میت، مولای برده و فرزندان را نیز شامل می‌شود (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ج ۸: ص ۲۹۲-۲۹۳).



فقہ

ولیی اختیاری اصطلاحی است که در کتب فقهی کمتر دیده می‌شود. این اصطلاح بیشتر به حاکم شرع و نماینده او اطلاق شده است (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳: ص ۵۹؛ آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۳: ص ۳۷۷).

۴-۲. ولی شرعی و عرفی

دومین تقسیمی که مورد توجه است و کاربرد بسیاری دارد، تقسیم ولی به شرعی و عرفی است. ولی شرعی ولی‌ای است که از طرف شارع تعیین می‌شود و ولی عرفی سرپرستی است که عرف او را ولی می‌داند (ر.ک: تبریزی، بی تا، ج ۴: ص ۸).

اینکه ولی شرعی به حمل شایع صناعی به چه کسی یا کسانی اطلاق می‌شود، به حسب مورد مختلف است و گاه بین فقیهان در این باره اختلاف نیز دیده می‌شود: گاهی ولی شرعی بر وصی و حاکم و قائم مقام او اطلاق می‌شود (کاشف الغطاء، بی تا: ص ۴۳۳؛ قزوینی، ۱۴۲۴ق، ج ۵: ص ۷۴۱)، گاهی بر پدر و مادر و حاکم (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ص ۳۴۸) و گاهی بر غیر حاکم (منتظری، بی تا، ج ۱: ص ۲۸۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۵: ص ۱۷۴). در برخی از عبارات نیز چنین به نظر می‌رسد که اینکه ولی شرعی پدر و جد پدری است، مفروغ عنه است و در مقابل حاکم قرار می‌گیرد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ص ۱۹۴).

منظور از ولی عرفی نیز کسی است که عهده دار امورات شخص است و در مقابل ولی شرعی قرار می‌گیرد (ر.ک: تبریزی، بی تا، ج ۴: ص ۸). عرفاً کسی که شخصی را سرپرستی می‌کند یا پیگیر امورات اوست ولی او خوانده می‌شود. این ولایت منحصر در شخص یا اشخاص خاصی نیست و بیشتر به اقارب شخص اطلاق می‌شود (ر.ک: نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ص ۲۱۶)؛ بنابراین اعم از پدر و جد است و در کتب فقهی با تمثیل به برادر و عمو معرفی شده است (برای نمونه ر.ک: «کتاب النکاح»: انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۱۵۶؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳: ص ۲۷۱).

۵. اصل اولی در ولی اذن

یکی از مسائل لازم در این بحث، اصل اولی است. منظور از این اصل، اصل عدم اشتراط اذن شخص خاص است نه عدم اشتراط اصل اذن، زیرا فرض بر اشتراط اذن



فقه

است. بنابراین در صورتی که دربارهٔ دخیل بودن اذن شخص خاصی شک و تردید وجود داشت، آیا اذن او مفید و مؤثر است یا اصل بر عدم تأثیر اذن اوست؟ به عبارت دیگر، در صورت شک در ولایت داشتن، اصل اولی چیست؟ همان طور که واضح است، اصل اولی عدم ولایت است (برای نمونه ر.ک: علامه حلی، بی تا: ص ۵۹۳؛ صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۹: ص ۱۷۲). راه های مختلفی برای توجیه این اصل می تواند ارائه شود، ولی اصل عدم نفوذ اذن شاید بهترین استدلال برای توجیه آن باشد؛ به این بیان که اصل بر این است که اذن و ارادهٔ افراد در حوزهٔ فعالیت دیگران بی تأثیر است مگر اینکه دلیل کافی برای آن وجود داشته باشد.

ممکن است این استدلال با این اشکال روبه رو شود که در تصرفات اعتباری اگر احتمال شرطیت اذن شخص خاصی داده شود، اصل بر بطلان آن اعتبار است زیرا اصل بر عدم تحقق عقد است.

پاسخ این است که اصل عدم اشتراط عقد به اذن آن شخص، نسبت به اصل بطلان، اصل سببی است و در نزد فقیهان، اصل سببی بر مسببی مقدم است (برای نمونه ر.ک: انصاری، ۱۴۱۶، ج ۲: ص ۷۳۷؛ امام خمینی، ۱۳۸۱: ص ۲۴۳).

۶. بررسی مفهوم ولی در ادلهٔ ضمان طیب

عمده دلیل اخذ برائت توسط طیب روایت سکونی است. در روایات و ادلهٔ دیگری که بر ضمان طیب اقامه می شود مانند قاعدهٔ اتلاف و عدم هدرروی خون مؤمن (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق: ص ۵۶)، به جنبهٔ اخذ برائت از ولی بیمار اشاره نشده است. بنابراین، بررسی دقیق مضمون روایت سکونی اصلی ترین راه برای کشف پاسخ سؤال نوشتار پیش رو است.

۶-۱. روایت سکونی

روایت سکونی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. میان فقیهان دربارهٔ این روایت، هم در سند و هم در مدلول روایت، بحث و گفت و گو شکل گرفته است. متن و سند روایت در



فقه

کتاب شریف کافی چنین است: «ابراهیم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام من تطبب أو تبيطر فلأخذ البراءة من وليه وإلا فهو له ضامن» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ص ۳۶۴).

۱-۱-۶. بررسی سند

بحث در کیستی ولی پس از پذیرفته شدن این روایت شکل می گیرد. بنابراین، فرض بر این است که قائلان به لزوم اخذ براءت، سند و دلالت این روایت بر اصل مدعی را پذیرفته اند. از این رو، در این قسمت نیازی به بحث سندی احساس نمی شود؛ فقط به طور اجمال، به موثقه بودن سند روایت به خاطر عمل اصحاب می توان اذعان کرد. نقل شدن روایت از سکونی نیز مشکلی ایجاد نمی کند چون به تصریح شیخ طوسی در کتاب عده، روایات سکونی مورد عمل اصحاب بوده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ص ۱۴۹). به تصریح بسیاری نیز این روایت مورد پذیرش مشهور است (برای نمونه ر.ک: فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ص ۶۳۷؛ رشتی، بی تا: ص ۳۳۹؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶: ص ۱۸۹). اگرچه برخی در عمل به این روایت مردد هستند ولی اشکال آنها در مضمون روایت است نه در سند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ص ۲۳۱؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ص ۲۷۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ص ۵۲۸). حتی مرحوم ابن ادریس که قول به عدم حجیت خبر واحد به وی منسوب است (برای نمونه ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق «ب»، ج ۷: ص ۴۷۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ص ۱۸۶؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ص ۵۸۱) نیز به این روایت تمسک کرده است (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ص ۳۷۳).

۱-۱-۶. بررسی مضمون

غایت این تحقیق روشن شدن مراد امام عليه السلام از ولی در روایت سکونی است. برای تأمین این غایت باید نکته اختلافی در فهم روایت را بررسی کرد و به نتیجه رساند؛ وگرنه مراد روایت را نمی توان به درستی تشخیص داد. آن نکته این است که آیا زمان اخذ براءت قبل از معالجه است یا پس از تلف و جراحت. برخی تصریح دارند که ابراء ولی قبل از معالجه است. آنان چنین فهمی از روایت را به بزرگانی چون شیخ نسبت داده اند



(برای نمونه ر.ک: شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج: ۴، ص: ۴۴۸). برخی دیگر نیز احتمال مذکور را رد کرده‌اند

(برای نمونه ر.ک: عاملی، بی تا، ج: ۱۰، ص: ۲۷۳؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج: ۱۲، ص: ۸۱).

اگر زمان اخذ براءت بعد از معالجه و تلف باشد، ولی میت ولایت بر اذن خواهد داشت و باید بررسی شود منظور از ولی میت کیست. اگر زمان قبل از معالجه، مراد روایت باشد، در این صورت در فرض‌های مختلف، مصادیق متفاوت خواهد بود: فرضی که خود بیمار امکان اذن دارد و اذن وی معتبر است و فرضی که اذن او معتبر نیست یا اصلاً امکان اذن ندارد. در فرض اخیر می‌تواند مصادیق مختلفی برای ولی بر اذن تصور شود و در این قسمت نیز بین دیدگاه‌ها اختلاف وجود دارد.

در نتیجه، بررسی مضمون روایت باید در دو مرحله پیگیری شود: ابتدا این بحث دنبال می‌شود که زمان اخذ براءت قبل از معالجه است یا بعد از آن؛ بحث دوم که بعد از به‌ثمر رسیدن بحث نخست شکل می‌گیرد این است که در فرض روایت، ولی بر چه کسی اطلاق می‌شود؟

۱-۲-۱-۶. اخذ براءت قبل از معالجه

از دیدگاه برخی فقیهان اگر زمان اخذ براءت قبل از معالجه باشد، مستلزم اشکالاتی است. بنابراین باید روایت بر معنایی حمل شود که این اشکالات مرتفع شود. از جمله راهکارهای ارائه شده این است که زمان اخذ براءت بعد از تلف باشد.

۲-۲-۱-۶. بررسی دیدگاه اخذ براءت قبل از معالجه

اشکال نخست

برخی چنین مطرح می‌کنند که در این فرض باید از خود بیمار اذن بر طبابت اخذ شود؛ این در حالی است که اطلاقی ولی بر خود شخص کاملاً غیر عرفی و بعید است (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ج: ۲۷، ص: ۱۶۸).

اشکال دوم

در برخی از عبارات‌ها قرینه دیگری ارائه گردیده است: گاه اقدام طیب منجر به قتل





نمی‌شود بلکه فقط به اذیت بیمار منتهی می‌شود. در این موارد، ولی حقی پیدا نمی‌کند؛ بنابراین اخذ براءت از او معنا نخواهد داشت؛ پس بعد از تلف، مورد اخذ براءت است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ص ۱۱۳). این اشکال را با این بیان می‌توان تقویت کرد که اگر مراد از ولی، خود بیمار باشد، در این صورت در فرض تلف بیمار، اذن بیمار ثمربخش نیست بلکه باید ولی دم تبرئه کند؛ همچنین اگر منظور ولی دم است، در این صورت در فرض عدم تلف و وارد آمدن آسیب قطع عضو و جراحت، اذن ولی بی‌تأثیر است. بنابراین اذن قبل از معالجه با هیچ‌یک از این دو احتمال سازگار نیست.

اشکال سوم

شاید اصلی‌ترین اشکال موجود بر مضمون روایت که از سوی فقیهان، بیشتر مورد نقض و ابرام قرار گرفته است این است: طبق ظاهر روایت، اخذ براءت و اسقاط ضمان در فرض قبل از تلف صورت می‌گیرد؛ این در حالی است که ضمان هنوز شکل نگرفته است. چنین اخذ براءتی درست نیست و به اصطلاح، «اسقاط مالم یجب» است. برخی با این استدلال، اخذ براءت را کافی در سقوط ضمان نمی‌دانند و همچنان طیب را ضامن می‌شمرند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ص ۶۴۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق «الف»، ج ۳: ص ۶۵۱). برخی نیز به تردید دچار شده‌اند؛ به طوری که نتوانسته‌اند فتوا دهند و حل مسئله را مشکل دانسته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ص ۲۳۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ص ۲۷۸). این اشکال حتی موجب شده است که شهید ثانی دست از ظهور اولیه روایت بردارد و روایت را حمل بر فرض بعد تلف کند. وی در تقویت این اشکال می‌گوید: «براءت حقیقتاً بعد از ثبوت حق است چون براءت اسقاط آن چیزی است که در ذمه است و اینکه روایت اخذ براءت را به ولی نسبت داده است، اشاره به همین نکته است، چون قبل از جنایت حقی ثابت نیست» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ص ۱۱۲).

برخی نیز به گونه دیگری از این اشکال استفاده کرده‌اند و می‌نویسند: باید احراز شود که شرط براءت مخالف کتاب و سنت نیست؛ در حالی که این احتمال وجود دارد که این شرط اسقاط مالم یجب است؛ بنابراین مشکل است (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶: ص ۱۸۹).

اشکال چهارم

مفروغ دانستن ظهور روایت در زمان قبل از معالجه نیز در دیدگاه شهید ثانی مورد انتقاد است. وی با توجه به ظهور براءت بر اسقاط حقی که بر ذمه است، ظاهر روایت را بعد از تلف می‌داند. او مؤیدی برای این برداشت مطرح می‌کند. عبارت وی چنین است: «حقیقت براءت بعد از ثبوت حق است زیرا براءت اسقاط آن چیزی است که در ذمه است. شاهد این نکته هم این است که موضوع اخذ براءت ولی است و او قبل از جنایت حقی ندارد» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ص ۳۲۹).

۶-۱-۲-۳. نقد و بررسی مناقشات

نقد اشکال نخست

روایت درباره اذن خود بیمار ساکت است زیرا در فرضی که بیمار عاقل و بالغ و دارای هشیاری است و منعی از طبابت برای طبیب ایجاد نمی‌کند، خود گویای رضایت و اذن وی است و این ادعا نیز محکمه‌پسند نیست که بیمار چه‌بسا راضی به طبابت نبوده ولی اظهار نکرده است. در نتیجه، روایت درباره وضعیت هشیاری بیمار در صدد بیان نیست؛ بنابراین عدم صدق ولی بر خود بیمار نمی‌تواند به تغییر ظهور روایت بینجامد. عجیب این است که در مقابل ادعای بالا، برخی مانند مرحوم صاحب جواهر موضوع اخذ براءت در روایت را خود بیمار دانسته‌اند (صاحب جواهر، بی تا، ج ۴۳: ص ۴۸).

نقد اشکال دوم

در پاسخ به این اشکال می‌توان چنین گفت: اخذ براءت برای رفع ضمان احتمالی است؛ به این معنا که اگر تلفی رخ داد مسئولیتی متوجه طبیب نباشد. بنابراین اگر برای بیمار امکان اذن معتبر وجود ندارد، قطعاً اذن ولی او قبل از معالجه ثمربخش است و در صورت تلف بیمار، سبب رفع ضمان می‌گردد. همچنین، اگر بیمار عاقل و بالغ و دارای هشیاری است، اذن خود بیمار ثمربخش است و در صورت تلف بیمار، زمینه برای ادعای ولی باقی نمی‌ماند. این نکته را از عبارات فقیهان نیز می‌توان برداشت کرد.



فقه



مرحوم محقق می گوید: «بعید نیست با اذن طبابت مسئولیت برداشته شود زیرا با اذن بر جنایت مسئولیت برداشته می شود چه رسد به اذن بر طبابت که امر مباحی است» (محقق حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ص ۴۲۱). مرحوم قمی نیز می نویسد: «عدم ضمان از باب اسقاط نیست بلکه از باب عدم مقتضی برای ثبوت است، با اخذ برائت از کسی که امر به دست اوست» (سیدتقی طباطبایی قمی، ۱۴۲۳ق: ص ۱۰۳).

نقد اشکال سوم

این اشکال بیشتر از اشکالات دیگر مورد توجه قرار گرفته است. پاسخ های گوناگونی در این باره ارائه شده است. بعضی از خود این پاسخ ها نیز مورد نقد قرار گرفته اند. پاسخ نخست: مرحوم تبریزی خود مفاد روایت را کافی بر رد این اشکال می داند. به نظر او، وقتی روایت مجوزی شرعی برای اسقاط مالم یجب ارائه می کند، همین می تواند دلیلی بر عدم اشکال در اسقاط مالم یجب باشد (تبریزی، ۱۴۲۸ق: ص ۵۷). این پاسخ به واسطه دیدگاه شهید ثانی در تضعیف سند می تواند مورد نقد واقع شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ص ۳۲۹).

اشکال سندی ای که قبلاً به آن اشاره شد نیز مورد توجه فقیهان بوده است و پاسخ هایی بدان ایراد شده است. از آن جمله، به باور محقق اردبیلی، روایت در اصول روایی شیعه ذکر شده است و مؤید به اصل و نص است (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ص ۷۸). برخی ضرورت طبابت و احتیاج مردم را دلیل این می دانند که شارع مقدس این اشکال را مانع از اخذ برائت نکرده است (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ص ۴۴۹). مرحوم شهید ثانی این وجه را با این بیان پاسخ می دهد که احتیاج کافی برای حجیت حکم شرعی نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ص ۱۱۲). صاحب کتاب مفتاح در این پاسخ شهید ثانی مناقشه وارد کرده است. به عقیده او نیز در بسیاری از موارد، احتیاج دلیل بر شرعیت حکم است (عاملی، بی تا، ج ۱۰: ص ۳۰۱). از آنجا که رفع احتیاجات مردم به ویژه نیازهای ضروری برای حفظ نظم اجتماع لازم است، بنابراین می تواند منشأ و ملاک احکام واقع شود. از این رو پاسخ مرحوم عاملی مناسب به نظر می رسد.

پاسخ دوم: محقق اردبیلی به اشکال مذکور این گونه پاسخ می‌دهد: عدم امکان حصول براءت درباره چیزی که بر عهده انسان نیامده است، قطعی نیست و عقل آن را ممکن می‌داند (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ص ۷۸).

پاسخ سوم: محقق اردبیلی در جایی دیگر این گونه پاسخ می‌گوید: منظور از این براءت یا معنای مجازی است یا ابراء در فرض ثبوت است و پس از دلالت دلیل بر جواز چنین ابرائی، بُعدی در آن نیست (همو، ج ۱۳: ص ۳۸۲).

پاسخ چهارم: فقیهان بسیاری پاسخ دقیق‌تری دارند: براءت مذکور اسقاط قبل از ثبوت نیست بلکه شرط سقوط است؛ همان‌طور که در شرط سقوط خیار چنین است (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲: ص ۸۱؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶: ص ۱۸۹؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۴۳: ص ۴۸). مرحوم قمی نیز می‌نویسد: «جواب اشکال اسقاط مال می‌چوب این است که عدم ضمان از باب اسقاط نیست تا این اشکال وارد شود، بلکه از باب عدم مقتضی برای ثبوت است با اخذ براءت از کسی که امر به دست اوست (سیدتقی طباطبایی قمی، ۱۴۲۳ق: ص ۱۰۳).

نقد اشکال چهارم

از کلمات فقیهان در نقد اشکال سوم، پاسخ این اشکال نیز به دست می‌آید: منظور از براءت در این روایت، ایجاد زمینه برای عدم تحقق ضمان است نه اسقاط ضمان پس از تحقق آن. همچنین، کثرت استعمال براءت در اسقاط ضمان نمی‌تواند دلیل کافی برای انحصار معنای حقیقی این واژه در اسقاط باشد. بنابراین معلوم نیست استعمال آن در دفع ضمان، استعمال مجازی باشد. علاوه بر این، صرف مجازی بودن یک استعمال دلیلی بر رد ظهور نیست و با وجود قرینه عرفیه کلامیه یا غیر کلامیه، حمل بر معنای مجازی خلاف ظهور نیست؛ همان‌طور که در این روایت اقتضای تناسب حکم و موضوع چنین است. رد مؤیدی که ایشان مطرح کرده است نیز از پاسخ‌های سابق روشن است.

پس از نقد اشکالات و پاسخ به آنها می‌توان این نتایج را گرفت: سند روایت مورد قبول بزرگان است؛ دلالت روایت مبنی بر اخذ براءت قبل از معالجه، بی‌هیچ اشکالی مورد پذیرش است.



فقه

۳-۱-۶. بررسی مراد از ولی در روایت سکونی

بعد از برطرف شدن اشکالات درباره سند و دلالت باید به سراغ پاسخ اساسی ترین سؤال بحث رفت. در این بخش، مراد از ولی در روایت بررسی می شود. آرای مختلفی در این قسمت شکل گرفته است. خود بیمار، ولی شرعی، ولی عرفی و... هر کدام صاحب اذن طبابت دانسته شده اند. در ادامه، هریک از آرای موجود با ادله شان به صورت مستقل ارزیابی می شود.

۱-۳-۱-۶. خود بیمار

همان طور که قبلاً اشاره شد، در نزد مرحوم صاحب جواهر، منظور از ولی خود مریض است. استدلال مرحوم صاحب جواهر این است: با وجود خود بیمار، نوبت به ولی نمی رسد و اینکه بعد از فوت، ولایت به ولی منتقل می شود، سبب رفع سلطنت شخص بر خود نمی شود (صاحب جواهر، بی تا، ج ۴۳: ص ۴۸).

ولی این واقعیت که با وجود امکان اخذ برائت از بیمار نوبت به ولی نمی رسد، سبب نمی شود که ظهور روایت دستخوش تغییر شود؛ روایت درباره اشخاصی که طبابت آنها نیاز به اذن ولی دارد، اذن ولی را معتبر کرده است.

۲-۳-۱-۶. ولی کودک و مجنون

مرحوم ابن ادریس با این استدلال که ولی فقط بر غیر مکلف اعتبار می شود، روایت را بر کودک و مجنون حمل کرده است (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ص ۳۷۳)؛ در این صورت، ولی کودک و مجنون ولی اذن خواهد بود؛ در غیر کودک و مجنون نیز به اذن ولی نیاز نیست و پزشک در صورت عدم تقصیر، ضامن خسارت و تلف نیست. البته برخی مانند شهید ثانی دلیل اتخاذ چنین فتوایی از ابن ادریس را اشکال سوم یعنی باطل بودن اسقاط حق قبل از ثبوت دانسته اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ص ۳۲۹)، ولی قرینه ای بر چنین برداشتی از عبارت وی وجود ندارد.

مرحوم اشتهاردی نیز اخذ برائت را منحصر در کودک و مجنون دانسته است و در



فقه

روایت این احتمال را با قرینه ذکر «تبیطر» که راجع به حیوان است مطرح کرده است. در این صورت، یک جامع بین این دو (حیوان و کودک) وجود خواهد داشت و آن عدم قدرت و عدم استقلال هردو در علاج است و هردو احتیاج به ولی دارند. این قرینه‌ای است بر اینکه منظور روایت انسان‌های بالغ و عاقل نیستند (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ج ۲۷: ص ۱۶۸).

هیچ‌یک از این ادله، دلیل کافی برای دست کشیدن از ظاهر روایت نیست زیرا صرف ادعای انحصار ولی بر کودک و مجنون در فرضی که ظهور روایت بر ولی عرفی تلقی شود نامناسب است. بله، اگر ظهور روایت بر ولی شرعی باشد، چه‌بسا بتوان این ادعا را پذیرفت ولی اینکه ظهور روایت ولی شرعی باشد اول دعواست. ادعای دوم نیز بی‌وجه به نظر می‌رسد چون فرض بر این است که خود بیمار هشیاری لازم برای تعیین تکلیف طبابت را ندارد؛ بنابراین وضعیت او همانند کودک و مجنون و چه‌بسا اضعف از این دو است؛ و گرنه در صورتی که خود بیمار دارای هشیاری کافی باشد، اذن طبابت از خودش اخذ می‌شود (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ص ۲۴۴؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۴۳: ص ۴۸؛ تیریزی، ۱۴۲۸ق: ص ۵۷).

۳-۳-۱-۶. ولی دم

از عبارات بسیاری از فقیهان چنین استنباط می‌شود که منظور از ولی، وارث است. عبارت این است: «ولی به‌خاطر اینکه در صورت تلف، طلب‌کننده است مورد براءت است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ص ۴۷۰؛ محقق حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ص ۴۲۱؛ همو، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۲۶۲؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ص ۴۴۹؛ طباطبایی، بی‌تا، ج ۲: ص ۵۳۳). واضح است که در صورت تلف، وارث مطالبه‌کننده قصاص یا دیه خواهد بود.

شهید ثانی ابراء را قبل از استقرار حق منصرف می‌داند به کسی که در فرض وقوع آنچه براءت از آن جسته شده، متولی مطالبه است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ص ۳۲۹).

آن‌چنان که فقیهان بسیاری تأکید کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲: ص ۸۱؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶: ص ۱۸۹؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۴۳: ص ۴۸)، اخذ براءت از بیمار، اسقاط و بری کردن ذمه شخص در صورت مشغول شدن ذمه به آن نیست؛ بلکه ایجاد زمینه برای عدم مقتضی است. به عبارت دیگر، این ابراء رفع ضمان در صورت حصول





نیست بلکه دفع ضمان است؛ به این معنا که زمینه و موضوع برای دلیل ضمان شکل نگیرد و ضمانتی حاصل نشود مانند کسی که اذن به تلف مال خود به دیگری می‌دهد. در این فرض، اصلاً ضمانتی حاصل نمی‌شود نه اینکه ضمانتی حاصل شود و این اذن به تلف، اسقاط آن باشد. طبق این بیان، با ابراء بیمار، ضمانتی حاصل نمی‌شود تا ولی میت بتواند درباره‌اش ادعایی داشته باشد.

در نتیجه، این استدلال‌ها دلیل کافی برای کنار گذاشتن اطلاق روایت نمی‌شود، زیرا همان‌طور که در نقد مناقشات از فقیهان نقل شد، ابراء ولی، طبق همه دیدگاه‌ها، مقتضی ضمانت را از بین می‌برد و عمل طیب در فرض عدم تقصیر، مسئولیت‌آور نیست؛ بنابراین تناسب ادعایی موجب انصراف به ولی خاصی نمی‌شود.

۶-۱-۳-۴. ولی شرعی

از آرای موجود و نسبتاً پرطرفدار در مسئله، نظریه ولی شرعی است. این نظریه می‌تواند چند استدلال را با خود همراه داشته باشد:

۶-۱-۳-۴-۱. انصراف عنوان ولی به ولی شرعی

نظریه ولی شرعی برگرفته از ظاهر روایت با ادعای انصراف عنوان ولی است. می‌توان چنین ادعا کرد که برخی از فقیهان، فارغ از موضوع مسئله، عنوان ولی را در لسان شارع منصرف به ولی شرعی می‌دانند (طباطبایی قمی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ص ۴۹). این دیدگاه طرفداران متعددی دارد (برای نمونه ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹: ص ۱۰۰؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق: ص ۵۴۸). در عبارت برخی از محققان به مصادیق ولی شرعی نیز اشاره شده است؛ به این صورت که در مرحله نخست پدر و جد، و در مرحله بعد وراثت و در مرحله بعد حاکم شرع و در مرحله بعد عدول مؤمنان (جمعی از مؤلفان، بی تا «ب»، ج ۲۱: ص ۵۰).

۶-۱-۳-۴-۲. نقد دلیل انصراف

«انصراف» از اصطلاحاتی است که بارها در فقه از آن صحبت می‌شود. این اصطلاح در موارد بسیار زیادی از عوامل تقیید اطلاقات در ادله نقلی به‌ویژه در روایات است. شاید

بتوان گفت کمتر مسئله فقهی‌ای است که نامی از انصراف در آن آورده نشود.

حال، باید دید کدام یک از اقسام انصراف در این بحث ممکن است وجود داشته باشد. آیا ولی شرعی به نحو کثرت وجود منجر به ادعای انصراف و احتمال آن شده یا کثرت استعمال ولی در ولی شرعی است یا در ارتکازات عرفی، ولی با ولی شرعی انس و علاقه دارد؟ احتمال سوم مردود است چون در ارتکازات عقلائی، ارتکازی درباره اصطلاحات شرعی وجود ندارد و حداکثر می‌توان در ارتکازات متشرعه دنبال چنین چیزی بود. از آنجا که روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است، بعید است بین متشرعه چنین ارتکازی شکل گرفته باشد. این نکته می‌تواند احتمال وجود انصراف قسم دوم را نیز رد کند چون در زمان پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام اینکه برای الفاظ و اصطلاحات با کاربرد نه چندان زیاد ارتکاز شرعی شکل گرفته باشد بعید به نظر می‌رسد. همچنین، از آنجا که انصراف قسم اول حجیت ندارد، وجودش بی‌تأثیر است چون ناشی از انس لفظ نیست و ظهور لفظ محسوب نمی‌شود.

بنابر آنچه بیان شد، احتمال انصراف در اصطلاح ولی پذیرفته نیست. این مطلب از کلمات برخی از فقیهان استفاده می‌شود (برای نمونه ر.ک: خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۶: ص ۲۵؛ حائری یزدی، ۱۴۲۳ق، ج ۲: ص ۳۱۹؛ گلپایگانی، بی‌تا، ج ۱: ص ۳۳۲؛ تبریزی، بی‌تا، ج ۴: ص ۸).

۶-۱-۳-۵. ولی عرفی

برخی از فقیهان ولی اذن را کسی می‌دانند که امور مریض به او بازمی‌گردد (خوئی، بی‌تا: ص ۲۷۴).

آن گونه که از بحث لغوی و استعمال قرآنی و روایی واژه «ولی» و مشتقات آن روشن شد، این واژه در معنای مطلق سرپرست استعمال می‌شود و سرپرست هر شخص ولی نامیده می‌شود. در این صورت، ظهور روایت در ولی عرفی خواهد بود. اصطلاح ولی عرفی قبلاً توضیح داده شد: به کسی گفته می‌شود که سرپرست عرفی شخص است؛ البته اینکه مصادیق ولی عرفی چه کسانی هستند، خود نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد که در فروع مختلف می‌تواند مصادیق مختلفی برای آن تصور شود.





کسانی که قائل به ولی عرفی در این مسئله هستند، دلیل واضح و مبرهنی دارند: دلیل آنان استعمال عناوین در معنای عرفی آنهاست مگر اینکه حقیقت شرعی یا متشرعیه برای آنها به اثبات برسد یا قرینه‌ای بر انصراف به معنای خاص وجود داشته باشد. این نکته از واضحات و مسلّمات برداشت از متون شرعی است و در غالب موارد، تعیین کننده مضمون و مراد شارع است. بنابراین معنای عرفی واژه در فرض عدم یقین به مراد گوینده و عدم وجود قرینه بر معنای خاص، می‌تواند ملاک تشخیص مرادات شارع مقدس باشد. خلاصه کلام این است که ظهور اولیه کلام، که ناشی از معنای عرفی واژگان است تا دستخوش قرائن کلامیه یا حالیه و یا تعبد خاص نباشد، مراد گوینده تلقی می‌شود؛ پس برای دست کشیدن از آن به دلیل نیاز است. در این روایت، دلیلی قابل اتکا بر آن یافت نمی‌شود. طبق این دیدگاه، که انصافاً دیدگاه قابل دفاعی در این مسئله به نظر می‌رسد، نوبت به نظرات دیگر نخواهد رسید؛ بنابراین در روایت، ملاک ولی عرفی است.

۷. مصادیق ولی عرفی

فروض مختلف بیمار را می‌توان این گونه تقسیم کرد که بیمار دو گونه می‌تواند تصور شود: نخست، قاصر (صبی و مجنون و بیهوش و...) که در این صورت، بیمار مستقل در اذن و اجازه نیست؛ دوم، غیرقاصر که امور و اجازات در دست خود بیمار است و می‌تواند صلاح خویش را خودش تشخیص دهد و از نظر حقوقی دارای اعتبار است. بنابراین، مصداق یابی در این دو قسمت باید بحث و ارزیابی شود.

۷-۱. ولی اذن قاصر

در مواردی که صبی و مجنون و حتی سفیه نیاز به اذن دارند، اینکه چه کسی باید اذن دهد محل اختلاف است. در بیشتر کلمات، ولی قهری به عنوان ولی اذن معرفی شده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج: ۱؛ ص ۳۲۸؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج: ۱؛ ص ۴۵۴؛ کیدری، ۱۴۱۶ق؛ ص ۲۹۶؛ شهید

اول، ۱۴۱۰ق:ص ۱۷۰). باوجود این، آیا طبق مبنای منتخب (که منظور از ولی در روایت ولی عرفی است) ولی کودک چه کسی است؟ آیا مادر نیز به همراه پدر ولی او محسوب می‌شود یا خیر و اینکه در صورت وجود پدر بزرگ و مادر، کدام یک ولی کودک محسوب می‌شوند؟ اقتضای اطلاق روایت این است که در این موارد، ولی عرفی متولی اذن باشد.

اما طبق دلیل دیگری که ولی کودک را ولی قهری معرفی می‌کند، متولی اذن بر معالجه کودک، ولی قهری است. بنابراین، بین این دو دلیل، تعارض شکل می‌گیرد؛ مگر اینکه گفته شود دلیل ولی قهری دارای اطلاق نیست زیرا مفاد این قاعده اصطیاد از ادله است و روایتی که به صورت مطلق، ولی کودک را تعیین کرده باشد وجود ندارد. بنابراین، این دلیل نمی‌تواند مانع اطلاق روایت ولی عرفی شود.

در نتیجه، ولی عرفی متولی اذن کودک خواهد بود. پس در فرضی که کودک تحت سرپرستی خانواده یا شخص حقیقی خاصی است، همو ولی کودک خواهد بود؛ اگر هم کودک تحت سرپرستی مجموعه‌های بهزیستی و شبیه به آن است، مدیر و مسئول مربوطه ولی او خواهد بود. در اینجا فرقی در این نیست که حاکم شرع ولی او محسوب شود و این مسئول به وکالت از حاکم، سرپرستی کودک را برعهده داشته باشد یا از نظر عرف مستقیماً ولی او باشد.

دربارهٔ مجنون نیز بحث به همین صورت که در کودک گذشت دنبال می‌شود. البته ولی مجنون در بحث‌های فقهی دارای تفصیل است: به این صورت که اگر این حالت در شخص، از کودکی بوده باشد، بعد از بلوغ نیز ولایت پدر و جد پدری بر او ادامه خواهد داشت ولی اگر این وصف بعد از بلوغ ایجاد شود، ولی او حاکم شرع خواهد بود. حال، جای این سؤال باقی است که آیا در ولی عرفی نیز چنین تفصیلی وجود دارد یا خیر؟ به نظر می‌رسد در نزد عقلا چنین تفصیلی وجود نداشته باشد. هر کس که فعلاً سرپرستی او را برعهده دارد، ولی اذن او در بیماری خواهد بود و مراکز درمانی باید از او اجازهٔ درمان بگیرند.





۷-۲. ولی اذن بالغ عاقلی که امکان اذن ندارد

یکی از صورت‌هایی که معالجهٔ بیمار نیاز به اذن ولی دارد، صورتی است که در آن اگرچه بیمار عاقل و بالغ است ولی به سبب نبود هشیاری لازم نمی‌توان از خود وی اذن گرفت و باید از ولی او اذن گرفت. این شخص اگر دارای سرپرست عرفی (مانند پدر و مادر) باشد، همو متولی اذن است ولی در غیر این صورت، جای اشکال است چون این شخص سرپرستی ندارد تا عنوان ولی بر او صادق باشد. او تا قبل از بیماری یا حادثه، سرپرستی خود را عهده‌دار بوده است و اذن خود او هم که طبق فرض ممکن نیست؛ بنابراین صدق عنوان ولی مشکل خواهد بود. در این صورت نیز اگر عرفاً افرادی مانند بستگان نزدیک باید مسئول پیگیری وضعیت بیمار باشند، ولی او محسوب می‌شوند؛ بنابراین ولی عرفی او بستگان نزدیک مانند پدر و مادر و فرزند و همسر وی خواهند بود. در صورت فقدان ولی عرفی نیز ولی شرعی متولی اذن خواهد بود.

۷-۳. ولی اذن بیمار بالغ عاقلی که امکان اذن دارد

کسی در معتبر بودن اذن خود بیمار (در صورتی که بالغ و عاقل و دارای هشیاری کامل باشد و در این صورت، مستقل در اذن خواهد بود) تردید نکرده است (برای نمونه ر.ک: فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ص ۲۴۴؛ صاحب جواهر، بی تا، ج ۴۳: ص ۴۸؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق: ص ۵۷)؛ البته شاید نحوهٔ دلالت روایت و استدلال به آن بین فقیهان متفاوت باشد ولی نتیجه‌گیری یکی است.

در اینجا ممکن است این اشکال مطرح شود: اذن خود بیمار نباید معتبر باشد زیرا اخذ برائت برای فرض تلف است و خود بیمار دربارهٔ آن حقی ندارد؛ بنابراین باید از ولی او (که در اینجا وراثت اویند) اخذ برائت شود.

برخی از محققان این گونه پاسخ می‌دهند: مراد از ولی در حدیث کسی است که متولی امر معالجه است و اگر مریض بالغ و عاقل باشد، خودش ولی است. از سوی دیگر، درست است که مورد برائت دیه است و دیه هم حق ورثه است نه مقتول؛ اما این حق بعد از مرگ مریض به وجود می‌آید نه قبل از آن، چون دیه در ابتدا مال میت بوده است

و به همین دلیل، از ترکه میت به شمار می آید و بدهی های میت هم از آن پرداخت می شود. بنابراین در صورت زنده بودن مریض و قبل از مرگش، خود وی ولی است و حق تصرف و اسقاط دیه اش را دارد. پس اگر اسقاط چیز غیر ثابت در اینجا صحیح باشد، از طرف ولیّ اوّل (خود مریض) هم صحیح خواهد بود (جمعی از مؤلفان، بی تا «الف»، ج ۴۶: ص ۲۵۹).

این پاسخ با نکته ای از برخی از فقیهان (که در پاسخ به اشکال اسقاط مال می یجب مطرح شد) کامل تر می شود: ابراء در این مسئله اسقاط نیست بلکه عدم مقتضی برای ضمان است. به عبارت دیگر، ابراء بیمار زمینه برای شکل گیری ضمان را از بین می برد و مانند این است که شخصی اذن در تصرف اموال خود یا جان خود را به دیگری می دهد. این نکته از اینجا ناشی می شود که با وجود اذن بیمار یا ولیّ او، ادله ضمان مانند علی الید شامل مورد نمی شود. بنابراین، مضمون روایت این گونه توجیه پذیر است که شارع مقدس با اذن متولیّ معالجه جلوی ورود ادله ضمان را گرفته است.

۴-۷. عدم امکان اخذ اذن

در بسیاری از مواردی که بیمار به طیب مراجعه می کند، امکان اخذ برائت به خاطر عدم هشیاری بیمار و همچنین عدم دسترسی به ولیّ او فراهم نیست؛ در حالی که وضعیت بیمار تسریع در امر معالجه را می طلبد. سؤالی که در این فرض مطرح است اینکه تکلیف طیب و ضمان ناشی از تلف یا جراحی چگونه است؟

در پاسخ می توان گفت: اذن شرعی و حتی وجوب شرعی برای درمان، خود به منزله اذن ولی محسوب می شود؛ در این صورت، نیازی به اذن ولی نیست. در واقع، ملازمه ای بین اباحه شرعی و عدم ضمان - که برخی از فقیهان صاحب نام به آن قائل اند (برای نمونه ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ص ۲۳۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ص ۵۸۴) - در این مسئله وجود دارد؛ اگرچه در لسان برخی از فقیهان تصریح به عدم ملازمه شده است (برای نمونه ر.ک: محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۱۶۹؛ امام خمینی، بی تا، ج ۱: ص ۲۸۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰: ص ۱۴۲).





۷-۴-۱. قاعده احسان

یکی از ادله‌ای که در اینجا ممکن است بدان تمسک شود و عدم ضمان را به اثبات برساند، قاعده احسان است. طبق این قاعده، بر پایه آیه «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه: ۹۱)، محسنین درباره عملی که در آن محسن به شمار می‌آیند مسئول نیستند. وجه تمسک به این قاعده این است که طیب در امر طبابت برای معالجه بیمار محسن است و نباید درباره عمل مورد ضمان باشد. شاید این استدلال به سبب وجود روایتی که دال بر مسئولیت طیب (در فرض عدم اخذ براءت) است کنار گذاشته شود، ولی در موردی که امکان اخذ براءت از بیمار نیست و سرپرست دیگری هم در میان نیست، پزشک طبق این قاعده مصون است؛ روایت نیز در این فرض مخصص قاعده نمی‌تواند باشد. این استدلال در میان کلمات برخی از فقیهان نیز وجود دارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق: ص ۵۴۸).

صدق عنوان محسن بر طیبی که تبرعی اقدام به معالجه بیمار می‌کند مشخص است و این استدلال قطعاً درباره وی صحیح است؛ با وجود این، درباره طیبی که برای عمل خویش اجرت دریافت می‌کند، محل تردید است. تمسک به این قاعده در فرض اخیر، اصطلاحاً «تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن عام» محسوب می‌شود که پذیرفتنی نیست.

۷-۴-۲. ضرورت طبابت

همان‌طور که در بسیاری از کلمات فقیهان دیده می‌شود، ضرورت طبابت نه تنها در فرض مذکور بلکه در برخی از کتب فقهی، در بیشتر فرض‌های طبابت یکی از ادله عدم ضمان پزشکی است (برای نمونه ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۲۶۱). بنابراین، می‌توان چنین ادعا کرد که در فرض نبود امکان اخذ براءت، اتفاق نظر وجود دارد که امر طبابت بدون ضمان است و به اذن شخص خاصی نیاز نیست؛ به عبارت بهتر، اذن شرعی برای عدم ضمان کافی است؛ همچنین، روایت ضمان طیب از این مورد انصراف دارد.

نتیجه‌گیری

طبق ضوابط شرعی و قانونی، اگر اقدامات پزشک برای درمان (در صورتی که ضرورت

اقتضای طبابت فوری نداشته باشد) موجب جنایت شود، او دارای مسئولیت خواهد بود. در مقابل، اگر پزشک قبل از اقدام به درمان، از بیمار یا ولی او براءت گرفته باشد، مسئولیتی درباره جنایت نخواهد داشت. اینکه مراد از ولی در این مسئله آیا ولی شرعی است یا ولی عرفی و مصادیق آن چه اشخاصی را شامل می شود، در این نوشته ارزیابی شد.

بررسی مفاد روایت ضمان طبیب اساسی ترین قسمت تحقیق بود. در این روایت، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: «هرکس طبابت یا دام پزشکی کند باید از ولی مریض براءت بگیرد؛ در غیر این صورت ضامن خواهد بود». نتیجه بررسی لغوی و موارد استعمالات قرآنی و روایی و همچنین ظهور عرفی واژه «ولی» این است که در مضمون روایت از این واژه، ولی عرفی اراده شده است.

در غیر از موردی که خود بیمار امکان دادن اذن و براءت را دارد و خودش هم متولی اذن است، مصادیق عنوان ولی عرفی را می توان در چند فرض ارائه کرد.

در مواردی که صبی و مجنون و حتی سفیه نیاز به معالجه دارد، کسی که سرپرستی بالفعل کودک در دست اوست ولی اش خواهد بود. پس در فرضی که خانواده یا شخص حقیقی خاصی متولی امر کودک یا مجنون است، همو ولی خواهد بود و اگر تحت سرپرستی مجموعه های بهزیستی و شبیه به آن است، مدیر و مسئول مربوطه ولی خواهد بود.

در فرضی که اگرچه بیمار عاقل و بالغ است ولی به سبب نبود هشیاری لازم نمی توان از خود وی اذن گرفت و باید از ولی او اذن گرفت نیز اذن سرپرست عرفی بیمار ملاک است.

در صورتی که امکان اخذ اذن از هیچ یک از موارد بالا وجود ندارد، ضرورت طبابت رافع مسئولیت پزشک است. اگرچه از دیدگاه بسیاری از فقیهان به صرف ضرورت و جواز نمی توان حکم به عدم ضمان کرد، در این مسئله بین فقیهان اتفاق نظر وجود دارد که ضرورت موجب رفع ضمان است.



کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، تهران: مؤلف.
۳. ابن ادريس (محمد بن منصور حلّی) (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ج ۳، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن براج (قاضی عبدالعزیز طرابلسی) (۱۴۰۶ق)، المهذب (لاین البراج)، دو جلدی، ج ۱، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. ابن فارس (ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا) (۱۴۰۴ق)، معجم مقائیس اللغة، ج ۶، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۹ق)، کتاب النکاح (للأراکی)، چ ۱، قم: نورنگار.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱۰ و ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. اشتهاړدی، علی پناه (۱۴۱۷ق)، مدارک العروة، ج ۲۷، تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
۹. اصفهانی، محمدحسین کمپانی (۱۴۱۸ق)، حاشیه کتاب المکاسب، ج ۲، قم: أنوار الهدی.
۱۰. امامی، سیدحسن (بی تا)، حقوق مدنی، ج ۵، تهران: انتشارات اسلامیة.
۱۱. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۵ق)، کتاب النکاح، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۲. _____ (۱۴۱۶ق)، فرائد الأصول، ج ۲، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق)، تنقیح مبانی الأحكام - کتاب الديات، قم: دار الصديقة الشهيدة علیها السلام.
۱۵. _____ (بی تا)، صراط النجاة، ج ۴، بی جا: بی تا.
۱۶. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ق)، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۷. جمعی از مؤلفان (بی تا «الف»)، مجلة فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، ج ۴۶، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.



فقہ

۱۸. جمعی از مؤلفان (بی تا «ب»)، مجله فقه أهل البيت عليه السلام (بالعربية)، ج ۲۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۶، بیروت: دار العلم للملایین.
۲۰. حائری یزدی، سید کاظم حسینی (۱۴۲۳ق)، فقه العقود، ج ۲، چ ۲، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
۲۱. خمینی (امام)، روح الله (۱۳۸۱)، الإستصحاب، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۲. _____ (۱۴۰۴ق)، زبدة الأحكام، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۳. _____ (بی تا)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۴. خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۶، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۵. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۳ و ۳۳، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۲۶. _____ (بی تا «الف»)، مبانی تکملة المنهاج، بی جا: بی نا.
۲۷. _____ (بی تا «ب»)، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۷، بی جا: بی نا.
۲۸. رشتی، میرزا حبیب الله نجفی (بی تا)، کتاب الإجارة، بی جا: بی نا.
۲۹. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام (للسبزواری)، ج ۲۵ و ۲۹، چ ۴، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله.
۳۰. شهید اول (محمد بن مکی عاملی) (۱۴۱۰ق)، اللعة الدمشقية فی فقه الإمامية، یک جلدی، چ ۱، بیروت: دار التراث - الدار الإسلامية.
۳۱. _____ (۱۴۱۴ق)، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۳ و ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۲. شهید ثانی (زین الدین عاملی) (۱۴۱۰ق)، الروضة البهية فی شرح اللعة الدمشقية (المحشى) - کلانتر، ج ۸ و ۱۰، قم: کتاب فروشی داوری.
۳۳. _____ (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.





۳۴. شیخ طوسی (محمد بن حسن) (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، هشت جلدی، ج ۱، چ ۳، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
۳۵. _____ (۱۴۰۰ق)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۲، بیروت: دار الكتاب العربی.
۳۶. _____ (۱۴۱۷ق)، العُدّة فی أصول الفقه، ج ۱، قم: محمدتقی علاقبندیان.
۳۷. صاحب بن عباد (کافی الکفاة اسماعیل بن عباد) (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، ج ۱۰، بیروت: عالم الكتاب.
۳۸. صاحب جواهر (محمدحسن نجفی) (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۷ و ۲۹ و ۴۳، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۹. صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۷ق)، ذخیرة العقبی فی شرح العروة الوثقی، ج ۶، قم: گنج عرفان.
۴۰. طباطبایی حکیم، سیدمحسن (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲، قم: مؤسسه دار التفسیر.
۴۱. طباطبایی قمی، سیدتقی (۱۴۲۳ق)، الغایة القصوى فی التعليق علی العروة الوثقی، قم: انتشارات محلاتی.
۴۲. طباطبایی قمی، سیدحسن (۱۴۱۵ق)، کتاب الحج، ج ۱، قم: مطبعة باقری.
۴۳. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۱۹ق)، العروة الوثقی (المحشی)، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. _____ (بی تا)، تکملة العروة الوثقی، ج ۲، قم: کتاب فروشی داوری.
۴۵. طباطبایی، سیدعلی بن محمد (بی تا)، ریاض المسائل، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۶. عاملی، سیدجواد (بی تا)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ج ۱۰، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۷. علامه حلّی (حسن بن یوسف) (۱۴۱۲ق)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۳ و ۱۰، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۴۸. _____ (۱۴۱۳ق «الف»)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۹. _____ (۱۴۱۳ق «ب»)، مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة، ج ۷، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۰. _____ (۱۴۲۰ق)، تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیة (ط - الحديثة)، ج ۵، قم: مؤسسه امام صادق علیهم السلام.

٥١. _____ (بى تا)، تذكرة الفقهاء (ط - القديمة)، يك جلدی، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٥٢. فاضل آبی (حسن بن ابی طالب یوسفی) (١٤١٧ق)، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ٢، چ ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٥٣. فاضل لنكرانى، محمد (١٤١٨ق)، تفصیل الشريعة فی شرح تحریر الوسيلة - الديات، يك جلدی، چ ١، قم: مركز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام.
٥٤. _____ (١٤٢٥ق)، جامع المسائل، قم: انتشارات امير قلم.
٥٥. فاضل مقداد (مقداد بن عبدالله سیوری حلی) (١٤٠٤ق)، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ٤، قم: انتشارات كتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله.
٥٦. _____ (١٤٢٥ق)، كنز العرفان فی فقه القرآن، ج ٢، چ ١، قم: انتشارات مرتضوی.
٥٧. فاضل هندی، محمد بن حسن (١٤١٦ق)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ١١، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٥٨. فخرالمحققين (محمد بن حسن حلی) (٣٨٧ق)، إيضاح الفوائد فی شرح مشكلات القواعد، ج ٢، ٣ و ٤، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
٥٩. فراهیدی، خليل بن احمد (١٤١٠ق)، كتاب العين، ج ٨، چ ٢، قم: نشر هجرت.
٦٠. قزوینی، سیدعلی موسوی (١٤٢٤ق)، ینایع الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
٦١. كاشف الغطاء (جعفر بن خضر مالکی نجفی) (بى تا)، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، بیروت: دار الإحياء التراث العربی.
٦٢. كاشف الغطاء (عباس بن حسن بن جعفر) (بى تا)، الفوائد الجعفرية، بى جا: مؤسسة كاشف الغطاء.
٦٣. كلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (١٤٠٧ق)، الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٧، چ ٤، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٦٤. _____ (١٤٢٩ق)، الكافي (ط - دار الحديث)، قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
٦٥. كیدری، قطب الدین محمد بن حسین (١٤١٦ق)، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، يك جلدی، چ ١، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٦٦. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی (بى تا)، كتاب الحج (للگلپایگانی)، ج ١، قم: بى نا.



فقه

۶۷. محقق ثانی (علی عاملی کرکی) (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۹ و ۱۲، چ ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۶۸. محقق حلّی (نجم‌الدین جعفر بن حسن) (۱۴۰۷ق)، المعبر فی شرح المختصر، ج ۲ و ۵، قم: مؤسسه سیدالشهداء علیهم السلام.
۶۹. _____ (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۷۰. _____ (۱۴۱۲ق)، نکت النهایة، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۱. مغربی (ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی) (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام، چ ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۷۲. منتظری، حسین علی (۱۴۰۹ق)، کتاب الزکاة، ج ۳، چ ۲، قم: مرکز جهانی مطالعات اسلامی.
۷۳. _____ (بی تا)، العروة الوثقی مع تعلیقات المنتظری، ج ۱، بی جا: بی نا.
۷۴. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۳۷۳ق)، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۱، تهران: المكتبة المحمدية.

